



International Journal of Advanced Academic Studies

E-ISSN: 2706-8927

P-ISSN: 2706-8919

www.allstudyjournal.com

IJAAS 2020; 2(4): 436-439

Received: 20-08-2020

Accepted: 25-09-2020

عبدالمنان دهبزاد
نویسنده و پژوهشگر

جایگاه منافع ملی در دولت‌های مدرن (با تأکید بر افغانستان)

عبدالمنان دهبزاد

دولت‌های مدرن از دغدغه‌های اساسی انسان‌هایی توسعه‌گرا و مدرن است، دولت مدرن صرف یک اسم نیست، بل استراتژی روبه‌توسعه، رفاه اجتماعی، حاکمیت قانونی و مردم‌سالاری است. دولت‌های مدرن، دولت‌های قانون‌محور و شهر‌وندگر است. در چنین دولت‌هایی است که منافع ملی شهروندان و کشور تعریف و تبیین می‌شود. منافع ملی به دنبال پدید آمدن دولت‌های مدرن شکل گرفت. پیش از آن ما شاهد منافع امپراتوری‌ها، شاهان، طایفه‌ها و گروه‌های خاص بودیم. دولت‌های مدرن به دولت‌های گفته می‌شود که دارای مولفه‌های چون؛ مرزهای مشخص و تعیین شده، پایتخت معین، سرود ملی، گذرنامه، ارتش نظامی، سفارت‌خانه‌ها و نمایندگی‌های بیرون از کشور، قلمروی واحد، جامعه مدنی و در نهایت عضو سازمان ملل و یا نهادهای بین‌المللی دیگر باشد. دولت مدرن بر خلاف دولت‌های ماقبل مدرن بر پایه قانون اساسی رفتار می‌کند، اما در دولت‌های پیشا مدرن، اندیشه و برنامه شاه و زمامدار، خود قانون بود و دولت بر محور خواست‌های او می‌چرخید. با وجود آن امروز هستند، دولت‌ها و سازمان‌های سیاسی‌ای که با تحریف مقوله منافع ملی آن را بمتابه ابزاری سیاسی غرض تأمین منافع گروهی و قومی توجیه و استفاده می‌نمایند. حالانکه منافع ملی در اثر کار متداوم و هدفمند یک دولت واقعاً مردمی تأمین شده و از آن در جهت بهبود وضعیت سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور استفاده موثر صورت می‌گیرد. در افغانستان با وجود که مفهوم منافع ملی زیاد کاربرد روزانه دارد، اما در عمل تعریف نشده است؛ اگر منافع ملی هم گفته می‌شود، منظور منافع قومی، تباری و گروهی است. چون افغانستان به معنی واقعی کلمه یک دولت مدرن نیست که دارای مشروعیت مردمی، قانونی و دموکراتیک باشد. این مقاله به دنبال تبیین جایگاه منافع ملی در دولت‌های مدرن، به‌ویژه افغانستان است. روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی بوده و یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که افغانستان در عمل با فقدان دولت مدرن و منافع ملی به سر می‌برد.

کلیدواژه: دولت، دولت مدرن، منافع ملی، منافع ملی در افغانستان

مقدمه

منافع ملی به تبعه پدید آمدن دولت‌های ملی و مدرن پس از کنفرانس صلح و ستفالیو بوجود آمد و مسلماً یک پدیده مدرن است. گذشته‌گان شاهد گفتمان «منافع ملی» نبودند، بل به جای آن «منافع» خانودگی، امپراتوری، شاهی و نهایتاً شخصی وجود داشت و امروز «منافع ملی» به پیمانیه مهم و حیاتی است که می‌توان بقا و ادامه حیات دولت‌ها را منوط به تعریف منافع ملی دانست. تمام کشورهای جهان امروز دارای منافع ملی تعریف شده هستند و حکومت‌ها به درجه اولی خود را پاسدار و نگهبان منافع ملی، ملت‌های شان در مسایل داخلی و بین‌المللی می‌دانند. در جهان امروز محرک کشورها در تأمین روابط و داد و ستدهای سیاسی و غیر سیاسی منافع ملی است. هر کشوری در ارتباطاتی که با بقیه جهان دارد، همچون دیپلماتیک، بازرگانی، مالی، پیمان‌های دوجانبه و یا جمعی، ایجاد سازمان‌های جهانی، سرمایه‌گذاری در سرزمین‌های بیگانه و یا جذب سرمایه‌ها از خارج، موسسات مالی، تولیدی و بازرگانی چند ملیتی و بالاخره تمهیدات نظامی، در نهایت پایه سنجش و گزینش منافع ملی است. لازم به یادآوری است که دولت‌ها در ارتباط با جهان خارج، سخن از «منافع ملی» یعنی به دست آوردن بالاترین امتیاز برای کشور و نرساندن بالاترین آسیب‌ها به رقیب می‌باشد. در سیاست خارجی نیز می‌توان به منافع ملی دست یافت، بدون این که به طور حتم به منافع دیگران آسیب رساند. این‌که خود منافع ملی چیست؟ تعریف‌هایی بسیاری شده است، که نیاز به ذکر آن‌ها نیست؛ اما اغلب نظریه‌پردازان و آگاهان حوزه سیاست و روابط بین‌الملل باورند که منافع ملی همان چیزی است که دست‌اندرکاران یک دولت، در پی نگهداری و افزایش آن هستند. گفتیم که منافع ملی پس از بوجود آمدن دولت‌های مدرن پدید آمد، یعنی اندک اندک با زوال امپراتوری‌های اروپایی و تشکیل واحدهایی به نام «کشور» و در سایه تحولاتی مثل انقلاب کبیر فرانسه، دولت‌هایی ابتدا در اروپا شکل گرفتند که دایره مسؤلیت آن‌ها به مراتب گسترده‌تر از گذشته‌گان‌شان بود. این‌ها، خود را درباره همه شئون جامعه از فرهنگ تا تجارت و از صنعت تا زراعت صاحب رأی و قدرت می‌دانستند و برای اولین بار وظایف حکومت‌گری را در قالب وزارتخانه‌هایی کمابیش شبیه تشکیلات کنونی تفکیک کردند و سرانجام از دل این تحولات «منافع ملی» بوجود آمد و چتر شد برای تبیین رفتارهای شهروندان و موضع‌گیری‌های سیاست‌گران در کشورهای معین. اما سوال این است که جایگاه منافع ملی در دولت افغانستان چیست؟ چون دولت افغانستان فقط در شعار مدعی مدرن بودن است، نه در عمل، در این شکی نیست که قانون اساسی جدید افغانستان، مدرن است، اما مدیران و اجراکنندگان این قانون به مدرنیت که لازمه آن تکثرگرایی، آزادی، نفی استبداد و انحصار، نهادینه کردن مردم‌سالاری بود، باور نداشتند. در افغانستان پسا طالبان، همان کالبد کهنه و مومومیایی شده انحصار و استبداد سیاسی و تاریخی را آورند و یک لباس به نام دموکراسی و مدرنیت پوشانند، که در نهایت نتیجه مطلوب و مدنی در پی‌نداشت. به همین دلیل در افغانستان «ملت» بوجود آمد، طبیعی است که وقتی ملت بوجود نیاید، بحثی از دولت مدرن و فراگیر بی‌معنی است.

مقدمه

ابولفضل محمدبن حسین بیهقی مؤرخ شهیر و چیره‌دست قرن پنجم هـ. ق یکی از برجسته‌ترین نویسندگان زبان فارسی دری است. او بر اساس توانایی، هوش و استعداد خود توانست که مورد توجه سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود قرار بگیرد. بیهقی زبان شسته و رفته‌ای داشت که آثار او عاری از هر گونه خشو و زواید است و همچنین حافظه‌ی او ملو از واژگان غنی است «که حتی در توصیف صحنه‌های همسان نیازی به بهره‌گیری از تعبیرات تکراری ندارد. حد و مرز کلمات را به خوبی می‌شناسد و آن‌ها را بیهوده به کار نمی‌گیرد. از آوردن مترادفات بی‌فایده و خشوآمیز پرهیز دارد. اطناب‌هایش به جا و به مورد است... و از بیان جزئی‌ترین نکته‌ها نیز خودداری نمی‌کند» (روان‌پور، 1387: 25).

Corresponding Author:

عبدالمنان دهبزاد
نویسنده و پژوهشگر

این روند پس از وقوع انقلاب کبیر فرانسه در 1789 تکمیل شد؛ بدین معنا که به دنبال حملات ناپلئون بناپارت به سرزمین‌های مختلف، روحیه ملی‌گرایی به ویژه در میان ملل اروپایی تقویت گردید و ارتش‌های ملی شکل گرفتند؛ زیرا قبل از آن ارتش‌ها عمدتاً از نیروهای مزدوری تشکیل شده بودند که انگیزه آن‌ها از جنگیدن، کمتر متأثر از وطن پرستی و ملت بود، ولی به دنبال رشد ملی‌گرایی و شکل‌گیری ارتش‌های ملی و برقراری نظام سربازگیری، افراد به نام دفاع از سرزمین و آب و خاک خویش در جنگ‌های مختلف شرکت می‌کردند (قوم، 1389: 18). ناگفته نباید گذاشت که پنج اندیشمند؛ تأثیر شگرف بر دولت مدرن و یا دولت‌ملت داشته‌اند. ژان بدن به دلیل طرح مفهوم حاکمیت، توماس هابز به دلیل طرح مفهوم دولت مطلق، روسو به دلیل طرح مفهوم اراده عمومی، هگل به دلیل اصالت بخشیدن به مفهوم دولت و در نهایت ماکس وبر به دلیل طرح مفهوم انحصار در خشونت مشروع. نکته حایز اهمیت این است که هر یک از این افراد نیز در نقاط عطف تحول تاریخی جهان زندگی و اندیشه‌ورزی می‌کردند. «بُدن و هابز» در قرن هفدهم، دوران جنگ‌های سی ساله و زمانه‌ای که دولت‌های سرزمینی و دولت‌های دارای حاکمیت شکل گرفتند؛ روسو در عصر روشنگری و آستانه شکل‌گیری انقلاب فرانسه، هگل در دوران جنگ‌های ناپلئونی و ظهور اندیشه ملت و دولت تاریخ‌ساز آلمان و ماکس وبر پس از جنگ جهانی اول و تثبیت مدل دولت‌ملت‌های نوین در ابتدای قرن بیستم (سلیمی، 1394: 15) اینک دولت مدرن چیست؟ گیدنز، می‌گوید که یک دستگاه سیاسی مشروع است که در داخل مرزهای یک قلمرو سرزمینی مجزا، نظام حقوقی مشخصی را اجرا کرده و از طریق کنترل بر قدرت نظامی اعمال حاکمیت نموده و شهروندان اش احساسات مثبتی در خصوص هویت ملی شان دارند. از نظر وی عناصر و مولفه‌های اساسی دولت مدرن قرار ذیل اند:

1. دستگاه سیاسی: یک رهبر و یا حکومت از طریق نهادها و اشکال دیگر سازمان‌ها مورد حمایت واقع می‌گردند.

2. قلمرو سرزمین مجزا: یک مکان و یا قلمرو جغرافیایی معمولاً یک کشور؛

3. حاکمیت: کنترل بر یک قلمرو جغرافیایی و کنترل بر جمعیت ساکن آن؛

4. هویت ملی: ویژگی‌ها و خصوصیتی که مردم از طریق آن‌ها هویت می‌یابند (صالح‌نژاد، 1395: 3).

از این که دولت‌های مدرن از نظر حدود با قلمرو سرزمینی و مرزهای تعیین شده، موضوعیت دارد، منافع ملی هم در همین چارچوب قابل تبیین و بررسی است. به عبارت دیگر، منافع ملی بازتاب خواست همه‌گانی است که در مفاهیم چون تمامیت ارضی، حاکمیت ملی، استقلال، نظم اجتماعی، وحدت ملی و... در آن معنی پیدا می‌کند. کشورهای که از یکسو فاقد مرزهای تعیین شده ملی و بین‌المللی باشد و از سوی دیگر در فقدان حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، استقلال و وحدت ملی به سر برد، نمی‌تواند در عمل پاسدار «منافع ملی» باشد. همچنان دولت‌ها به عنوان واحدهای سرزمینی مستقل و مشابه، به مثابه اصلی‌ترین بازیگران صحنه سیاسی اند. طبق بیان سنتی در دانش حقوق و روابط بین الملل، دولت از چهار عنصر «مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت» تشکیل شده است. جمعیت و سرزمین نماینگر پایگاه فیزیکی و زیرساخت عینی دولت اند و نهادها و سازمان‌های دولتی اعم از قانون‌گذار، اجرایی و قضایی مظاهر حکومت و قدرت سیاسی تلقی می‌شوند. همچنین حاکمیت به معنای نفی هرگونه قدرت و اقتدار خارجی فراتر از دولت در عرصه روابط بین الملل و تثبیت کننده آن به عنوان بالاترین مرجع تصمیم‌گیری داخلی، دولت را مشروعیت تام می‌بخشد؛ به گونه‌ای که اجازه ندادن به دخالت دیگران در امور داخلی و نپذیرش قدرت هم‌عرض در درون، از ابعاد اساسی حاکمیت است. با وجود این دولت‌ها ماهیتی بسیار متنوع دارند؛ به گونه‌ای که اموری همچون منافع ملی، قدرت ملی، امنیت ملی، اقتدار ملی و هویت ملی به طور بنیادی از دولتی به دولت دیگر تفاوت می‌یابد، اما پیوستگی مفهوم دولت با قلمرو سرزمینی مورد اتفاق همه‌گان است که باعث فلسفه حیات، مولفه‌ها، الگوها و ساختارهای این نوع اجتماع بشری شکلی خاص پنیرد؛ به گونه‌ای که مرزهای ساختاری و تشکیلاتی متأثر از مرزهای سرزمینی گردد (عبدخدایی، 1393: 103).

به همین ترتیب، دقیق‌ترین و نافذترین تعریف درباره دولت مدرن را ماکس وبر ارائه کرده است. وی در تعریف خود از دولت بر سه وجه اصلی دولت مدرن تأکید دارد که عبارتند از: قلمرو سرزمینی، انحصار تملک قوه قهریه و مشروعیت. وبر در بحث راجع به ماهیت و سرشت دولت، موضعی اتخاذ می‌کند که فاصله نسبتاً زیادی با دیدگاه‌ها و مواضع رایج در آن زمان داشت. از یک منظر وی دولت را پدیده‌ای قابل تحسین و یکی از مهم‌ترین، بهترین و ارزشمندترین آفریده‌های بشر می‌داند. دولت مدرن با دولت ماقبل مدرن فرق دارد؛ فرق آن آن است که در دولت ماقبل مدرن، سوال اصلی این بود که چه کسی حکومت کند؟ جواب این سوال را برای نخستین بار افلاطون

اما اساسی‌ترین بنیادی‌ترین تعریف دولت که خیلی از اندیشمندان حوزه سیاست به آن توافق دارند، این است که دولت قلمروی است با مرزهای مشخص و تعیین شده، جمعیتی همگن یا نا همگن، ارزش‌های یکسان و یا عکس آن، پیشینه تباری واحد و یا متکثر. همچنان به لحاظ حقوقی دولت به عنوان مهم‌ترین بازیگر سیاسی در صحنه سیاست بین الملل از چهار عنصر تشکیل شده است: مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت، این‌ها در امپراتوری‌های گذشته نبود، بل پس از صلح وستفالی بوجود آمد و ارد حیات آدمی شد. امروز دولت تقریباً بر همه فعالیت‌های مردم سایه می‌افکند؛ از آموزش و پرورش تا مدیریت اقتصادی، از رفاه اجتماعی تا بهداشت عمومی و از نظم داخلی تا دفاع خارجی، دولت همه چیز را شکل می‌دهد و کنترل می‌کند، در غیر این صورت، مقررات و وضع می‌کند، نظارت می‌کند، اختیار می‌دهد یا ممنوع می‌سازد (هی‌وود، 1392: 128).

به اعتقاد اکثر نظریه‌پردازان علوم سیاسی، دولت مفهومی فراگیر و محیط بر حکومت است.

از نظر آبرامز ساختار دولت را می‌توان بر مبنای چهار عنصر تبیین کرد:

1. تعریف جامعه، مرزبندی‌های اجتماعی یا واحدهای اجتماعی؛

2. فرایندی که به واسطه آن‌ها افراد و گروه‌های مختلف توانایی نفوذ و دسترسی در دولت را پیدا می‌کند؛

3. ساز و کارهایی که به واسطه آن‌ها سازمان داخلی دولت کنترل و منابع بسیج می‌شوند، یعنی دستگاه دولتی؛

4. روش و شیوه‌ی که ائتلاف بر جامعه بزرگتر تأثیر می‌گذارد. در این میان عنصر اول را می‌توان همان کارویژه مشروعیت‌بخش و عنصر دوم را سیاست در مفهوم رقابت بر سر قدرت سیاسی و عنصر سوم را بوروکراسی و مدیریت دولتی و عنصر چهارم را دخالت دولت در اقتصاد و حتی توزیع آمرانه ارزش‌ها دانست. (صالح‌نژاد، 1395: 9)

دولت غالباً عبارت است از مجموعه مستقلی از نهادهای سیاسی که تحت‌نام منافع عمومی و در چارچوب قلمرو جغرافیایی معین و بعضاً محدود به‌طور اخص با سازمان یا تشکیلات سلطه سر و کار دارد. روند تکامل دولت در شکل مدرن آن به مثابه قدرتی عمومی، مستقل از حاکم و اتباع آن بوده و واجد اقتدار عالیه سیاسی در محدوده قلمروی معین است که همراه با روند تدریجی و کند تفکیک نهادین در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، با رشد دولت مطلقه متمرکز و گسترش تولید کالایی ارتباط دارد. این نوع دولت‌ها بیش و پیش از این که پاسدار منافع ملی سرزمین شان باشند، پاسدار و نگهدارنده افراد، خانواده‌ها و قبایل ویژه بودند. ولی پس از کنفرانس صلح و وستفالی مفهوم، ماهیت و کارویژه دولت دچار دگرگونی شد و در نهایت دولت‌های مدرن شکل گرفت، که در این‌جا به صورت فشرده بدان می‌پردازم:

مفهوم دولت مدرن:

دولت مدرن در جهان امروز یکی از مباحث اصلی و مهم رشته‌های همچون علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روابط بین الملل، انسان‌شناسی و... است. دولت مدرن به تبع دگرگونی در ماهیت و جهان‌بینی انسان‌ها به میان آمد، انسان‌های ماقبل مدرن، تکلیف‌گرا و در نهایت «رعیت» بودند، اما به قول کانت، همین‌که حدود فاهیمه بشری به ناطقه بشری تغییر کرد، جای گفتن تکلیف‌گرایی را «حق‌مداری» گرفت. طبیعتاً حق‌مداری در دل دولت‌های غیر مدرن بوجود نمی‌آید. از این لحاظ دولت مدرن بستر مناسب و مطلوب برای نهادینه کردن ارزش‌های انسانی در جهان مدرن است. همچنان پیدایش دولت ملی یکی از مولفه‌های تاریخ اروپا در عصر رنسانس است که ریشه در ترقی دانش طبیعی و انسان‌گرایی این عصر داشت و بنابراین، این دولت از جنبه‌های نظری یک پا در فلسفه و آرای سیاسی داشت و پای دیگر آن در علوم طبیعی بود. در دولت مدرن ملی، دولت به عنوان یک ساخته بشری و در خدمت بشر تعریف شده است و لذا مفهومی زمینی، عقل‌گرا و انسانی دارد و از اندیشه الهی بودن حکومت فاصله گرفته و با ارائه مفاهیمی چون آزادی، برابری، مساوات، جامعه مدنی، حقوق مدنی، اراده عمومی، حق حاکمیت ملت، ملی‌گرایی و... دوره قرون وسطی و حاکمیت فئودالیسم و کلیسا را به چالش کشید. دولت مدرن ملی از جنبه‌های نظری فراز و فرود زیادی را داشت و با آرای ماکیاولی و ژان بُدن آغاز و از طریق آرای هگل و ماکس وبر تداوم و تکامل یافت. (فتحی، 1387: 24). به لحاظ تاریخی نخستین بار دولت‌های مدرن با مفاهیم ملی‌گرایی، تعیین مرزهای سیاسی، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و... بوجود آمد. لازم به یادآوری است که دولت‌های ملی به شکل جدید آن، از زمان انعقاد قرارداد صلح وستفالی در سال (1648م) یعنی پس از پایان جنگ‌های سی ساله اروپا که میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها جریان داشت پا به عرصه وجود نهادند. از آثار عهدنامه مزبور، ظهور واحدهای مستقل جدید، توجه بیشتر به حقوق بین الملل، بر قراردادی موازین قدرت و تقویت سیستم امنیت دسته جمعی بود.

منافع ملی

منافع ملی در ادبیات سیاسی امروز از جایگاه بلندی برخوردار است، تا جایی که ظهور و زوال ملت‌ها را در عرصه ملی و بین‌المللی منوط به چگونگی تعریف منافع ملی دانسته اند. منافع ملی از آنجایی مهم پنداشته می‌شود که بازتاب دهنده‌ی اراده همگانی، اهداف ملی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ملت‌ها و دولت‌ها در روابط ملی و بین‌المللی به شمار می‌رود. از سویی هم، راهبردهای داخلی و خارجی یک ملت، در روشنایی منافع ملی تعریف و تبیین می‌شود. در روزگار قدیم، منافع ملی وجود نداشته است، اگر جایی هم دیده شده باشد، منافع طایفه و قبیله خاص بوده است. اما «موزایک جهان در عصر جدید تغییر کرده است، این موزایک دیگر فراهم آمده از قطعه‌هایی نیست که عمدتاً از جنس طوایف هستند، یا امیر نشین‌ها و مردمانی که چیزی به اسم مرز نمی‌شناسند. موزایک جدید، موزایک دولت-ملت‌هاست و واحدهایی که قدرت مرکزی در آن خود را پیش برنده منفعت یک ملت می‌دانند. این ساختار ابتدا در اروپا شکل می‌گیرد و سپس مبتنی بر کنش و واکنشی میان قدرت‌های اروپایی و ساختارهای کهن در سراسر جهان گسترش پیدا می‌کند» (احمدی، 1391).

در جهان کنونی، دولت‌هایی می‌توانند منافع ملی ملت‌ها شوند که اولاً دموکراتیک و ثانیاً از میان مردم برخاسته باشند. چون دولت‌هایی می‌توانند پاسدار منافع مردم باشند که حاکمیت آن‌ها «مشروع»، «مطلوب» و «مقبول» همگان باشد. نه دولت‌هایی که به زور و حمایت بیرونی‌ها به سکوی قدرت تکیه زده باشند. اگر دولت‌ها دموکراتیک و مردمی نبود، نمی‌تواند پاسدار منافع همگان باشد. منافع ملی در دولت‌های دیکتاتوری و مستبد، معمولاً شخصی، خانوادگی، قبیله‌ای، قومی، تباری، سمتی، مذهبی، حزبی و گروهی است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد هر دولت مدرن به معنای واقعی «کلمه» دموکراتیک نیست، بسیاری از دولت‌های مدرن در این جهان دیکتاتوری و استبدادی بودند. منظور نگارنده این سطور از دولت‌های مدرن؛ دولت‌هایی است که مردمسالار بوده و مشروعیت خویش را از «مردم» بگیرد. در نظریه‌های روابط بین‌الملل «مورگنتا» که یکی از تئوری‌پردازان مهم مکتب «واقع‌گرایی» در نظریه موازنه قوا مفهوم «منافع ملی» را محور اصلی مباحث خود قرار داد. وی منافع ملی را مفهوم کلیدی و واقعیت عینی جهت شناخت فکر و اقدام سیاست‌گذاران معرفی نمود. وی در تعریف منافع ملی می‌گوید: منافع ملی بر حسب قدرت، تعریف می‌شود.

در تقسیم بندی منافع ملی، مورگنتا از منافع مشترک و متضاد، اولیه و ثانویه، عام و خاص، حیاتی و غیر حیاتی، نام می‌برد. در کنار مورگنتا که منافع ملی را با قدرت پیوند می‌زند، شماری از واقع‌گرایان، منافع ملی را از منظر امنیت، بررسی می‌کنند. به عقیده شومان، امنیت هدف اولیه سیاست خارجی کشورهاست و اگر کشوری نتواند این هدف را تامین کند، نمی‌تواند به سایر اهداف خود، نظیر رفاه اقتصادی شهروندان مبادرت ورزد. بنابراین در این تلقی حفظ موجودیت و بقا، مؤلفه اصلی منافع ملی است.

افغانستان و منافع ملی

گونه که یادآوری شد، در جهان امروز مفهوم «منافع ملی» برای هر رژیم سیاسی و حکومت‌ها، مفهوم پیچیده و مبهم است. زیرا حکومت‌ها راز پایداری خویش را در نوع نگاه به چگونگی منافع ملی دانسته و تعریف کرده‌اند. به همین دلیل است که مفهوم منافع ملی برای برخی از کشورها به معنای منافع رژیم حاکم تعبیر شده و برخی دیگر آن را به معنای منافع ملت‌ها دانسته اند. هر دو آن در گرو حفظ ثبات سیاسی نهفته است. حکومت‌ها منافع ملی‌شان را طوری تعریف می‌کنند که از یکطرف قادر به دوام حاکمیت‌شان باشد و از سوی دیگر تداوم ثبات سیاسی را در جامعه تضمین کند. به گونه مثال، منافع ملی برای جمهوری اسلامی ایران، حفظ و نگهداری تیر ولایت فقیه و ارزش‌های انقلاب اسلامی است که بیش‌تر بر محور یک ایدئولوژی تعریف شده می‌چرخد. منافع ملی برای هندوستان با توجه به تجربه تلخی که این کشور پشت سر گذاشت (تجزیه پاکستان)، بر محور فرهنگ کثرت‌گرایی و تنوع باورها و پذیرش گروه‌ها سمت و سو خورده است. منافع ملی برای پاکستان عبارت از فعالیت‌های آزادانه احزاب سیاسی و گروه‌های مذهبی است. ولی پاکستان به گونه درست و روشمند از آزادی گروه‌های سیاسی-مذهبی به نفع دوام حاکمیت‌اش بهره برده است. فعالیت و پرورش طالبان و ده‌ها گروه بنیادگرا و دهشت‌افکن دیگر در خاک پاکستان، دال بر این مدعا است.

اما مفهوم منافع ملی در افغانستان از سالیان درازی بدین‌سو، نامعلوم و در پرده ابهام باقی مانده است. دلیل مبهم بودن آن ریشه در حکومت‌های غیر مردمی و وابسته دارد؛ یعنی اراده سیاسی اکثریت مردم در امر چگونگی ایجاد حکومت‌ها در این سرزمین، هیچ‌گاهی وجود نداشته است. همیشه دیگران و کشورهای استعماری بودند که در غیاب مردم دست به تشکیل

ارنه کرد، او بیان داشت که «فلیسوف شاه» مستحق حکومت کردن است؛ اما در دولت مدرن پرسش از چه کسی حکومت کند نیست، بلکه پرسش از چگونه حکومت کردن است. همچنان در نظام‌های قبلی اکثرأ میان مفهوم حکومت و دولت فرقی وجود نداشت و در واقع، کشور عبارت بود از قلمرویی که فرمان‌روا فتح کرده یا به ارث برده است. تا زمانی‌که او می‌توانست قلمرو خود را در برابر تجاوزات دیگران حفظ کند، آن سرزمین متعلق به او بود و مردم آن سرزمین نیز فرمان‌گزاران و رعایای او بودند و زمانی‌که شکست می‌خوردند و حاکم دیگری بر آن سرزمین چیره می‌شد، مردم به رعایای مسلوب‌الاختیار حاکم جدید تبدیل می‌شدند، ولی با پیدایش مفهوم جدید دولت و به ویژه با پیدایش مفهوم جدید ملت، دولت نیز ساخت قدرت پایدار شناخته شده است که بنا به اراده ملت برای دولت که از قرن شانزدهم با ژان بدن، هابز و غیره در اروپا پدید آمد و با انقلاب فرانسه پایدار شد، هر ملت مالک سرزمین خویش و تشکیل دهنده دولت خویش است. بنابراین دولت عبارت می‌شود از ساختار قدرتی که برای حفظ نظم در داخل مرزها و جلوگیری از هجوم بیگانه‌گان در درون سرزمینی خاص و با مردمانی مشخص پدید آمده است (ملکوئیان و چناری 1390: 274).

آنچه که امروزه به عنوان دولت شناخته می‌شود، همان دولت-ملت است که در سده‌های اخیر شکل گرفت. در اشکال سنتی، دولت بیشتر در قالب دولت‌های فئودالی، امپراتوری، قبیله‌ای و غیره ظاهر می‌شد. این دولت از قرن شانزدهم به بعد، با کنار زدن حکومت‌های فئودالی در اروپا پدید آمد... در این نظام، میان دولت یا عالی‌ترین شکل نظم سیاسی و ملت یعنی پدید آورنده نظم سیاسی، رابطه‌ای کامل برقرار می‌شود و مفهوم دولت-ملت شکل می‌گیرد. در دولت مدرن فرض بر آن است که ملت اجتماع انسانی که بیش همگون است که حس ملت مشترک دارند و در درون مرزهای تعیین شده یک دولت مستقل زندگی می‌کنند (داریوش آشوری، 1373: 168).

دولت مدرن در جهان معاصر به اساس عقلانیت سیاسی، عدالت ملی و اجتماعی، مشروعیت قانونی و مردمی و کثرت‌گرایی شکل گرفته است. به همین دلیل در دولت‌های مدرن، مردم «رعیت» نیستند که در غیبت آن‌ها سرنوشت شان رقم زده شود، بل خودشان در چپستی و چگونگی ساختار حکومت و چگونگی تعیین و انتخاب حاکم نقش براننده دارند. در دولت‌های مدرن اقوام و گروه‌های قومی، مذهبی و سیاسی علی‌الرغم تعلقات و وابستگی‌های گوناگون، خود را شهروند کشور و دولت تلقی می‌نمایند. همچنان دولت مدرن در برابر مردم پاسخگو، مسول، خدمت‌گزار و متعهد است.

از نظر موریس، حاکمیت ویژگی دولت مدرن است. حاکمیت عبارت از این است که دولت منبع نهایی اقتدار سیاسی در درون قلمرو خویش است. میان حاکمیت درونی و بیرونی نیز تمایز گماشته می‌شود؛ چنان که امروز این امر، یعنی تمایز گذاشتن میان ابعاد درونی و بیرونی حاکمیت بسیار معمول است.

حاکمیت درونی در بردارنده حاکمیت در درون قلمرو (سرزمین) دولت است و حاکمیت بیرونی به منزله استقلال از دیگر دولت‌هاست. حاکمیت عالی عبارت است از حاکمیت یا اقتدار دولتی که در یک سرزمین، حاکمیت یا اقتدار رقیب یا معروضه نداشته باشد. بنا برین حاکمیت به سلسله مراتبی از اقتدار نیازمند است. به طور خلاصه حاکمیت بالاترین، آخرین و عالی‌ترین منبع اقتدار و قدرت سیاسی و قانونی در قلمرو و سرزمین مشخص است که به صورت مستقیم حکومت می‌کند. (موریس، 1998: 172). پرسش این است که آیا دولت افغانستان یک دولت مدرن است؟ در یک تحلیل می‌توان گفت که افغانستان امروز از یکسو عضو سازمان ملل متحد و ده‌ها سازمان منطقه‌ای و بین‌المللی است، دارای قانون اساسی مدون و نسبتاً دموکراتیک است، ساختارنظام سیاسی به اساس مردمسالاری و حاکمیت قانون تعریف شده است، مرزهایی مشخص، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و... دارد. اما از سوی دیگر، زمامداران افغانستان، مرز کنونی میان افغانستان و پاکستان را به رسمیت نمی‌شناسند و هرازگاهی از روی غرض سیاسی و مرض قومی و زبانی در شعار مرز بین‌المللی میان این دو کشور را غیر قانونی و ابطال شده می‌دانند، از آن طرف، زمامداران پاکستانی از تمام گزینه‌ها استفاده می‌کنند تا اجازه ندهند که این کشور یک قدم در راستای صلح و ثبات گام بردارد. همچنین تطبیق یکسان قانون اساسی برای شهروندان کشور، انتخابات شفاف و ملی و بی‌طرفانه و... هم که نیازی به گفتن ندارد. در نهایت دولت افغانستان با شعار مدرنیت و دموکراتیک و ماهیت قبیله‌ای، قومی، خانوادگی شبیه به یک دولت به معنی سنتی آن نمی‌ماند، چه رسد به یک دولت مدرن و ملی. وقتی که ما در افغانستان شاهد یک دولت مدرن و ملی در عمل باشیم، منافع ملی هم چندان موضوعیت ندارد، این‌جا بیشتر از منافع ملی، منافع خانوادگی، قبیله‌ای، قومی، سمتی، گروهی و... مطرح است.

حکومت‌ها و ایجاد رژیم‌های سیاسی زده اند. طبیعتاً وقتی رژیم‌ها و حکومتی در غیاب مردم پدید آمد، پیش از این که منافع مردم‌اش را مد نظر داشته باشد، سعی می‌کند منافع کشوری را تأمین کند که از برکت آن به قدرت رسیده است. به همین دلیل هرگاهی که بحث منافع ملی در افغانستان مطرح می‌شود، منظور منافع گردانندگان رژیم، قوم و قبیله بوده است، نه منفعت ملی همه مردم، چه جای که حکومت‌ها مردمی و ملی نباشند!

مهم‌ترین راز معرف «منافع ملی» در یک سرزمین «تمامیت ارضی و حاکمیت ملی» است. واضح است که ما هنوز تعریف دقیقی از این‌ها نداریم، و از طرف دیگر «ملی» بودن منافع ملی است. برنامه‌های تمامیت‌خواهانه یک گروه، قوم و یا یک قبیله را نمی‌شود، زیر چتر منافع ملی تعریف و به خورد دیگران داد. ملت‌هایی که دارای نظام‌های ثبات‌مند و استوار هستند؛ منافع ملی کشورشان را درک کرده و برای نگهداری‌اش تلاش می‌کنند؛ اما قصه منافع ملی در افغانستان گویایی دیگر است، در این سرزمین تاکنون چیزی به‌نام منافع ملی که واقعاً «ملی» و یا حداقل «نیمه ملی» باشد، تعریف نشده است. به ویژه در حکومت‌های پس از طالبان چیزی برای شهروندان کشور به‌نام منافع ملی در عمل، مشخص و معین نشده است؛ حتا منافع ملی افغانستان را در همان کادر حفظ رژیم سیاسی حاکم هم نمی‌شود، تعریف کرد، چه رسد به منافع همه مردمان که در این سرزمین زندگی می‌کنند!

اگر طالبان را در چند سال پسین جزو دشمنان قسم خورده مردم و نظام سیاسی افغانستان بدانیم که تصمیم بر نابودی این نظام و برهم زدن امنیت کشور دارند و برای نیل به این هدف یک گام هم عقب‌نشینی نکرده‌اند، بدانیم پس چرا سال‌ها پار برخی گروه‌ها و افراد تصمیم‌گیرنده در سایه نظام، به مرگ رهبر این گروه، گلیم سوگواری پهن کردند و آن را یک سنت افغانی نام نهادند؟! چرا حامدکرزی مبارزه طالبان را برحق و آنان را محق بر اداره بخش‌های این کشور می‌داند؟ و چرا اشرف‌غنی نمی‌خواهد که طالبان را دشمن خطاب کند؟ چرا حکومت کنونی جلو آن عده افرادی که در تبنای با سیاست‌های تروریستی طالبان فعالیت می‌کنند را نمی‌گیرد؟ و ده‌ها پرسش دیگر... این پرسش‌ها می‌رسند که امروز حتا «امنیت و ثبات کشور» جزء منافع ملی کشور ما محسوب نمی‌گردد. این در حالی است که افغانستان امروز در میان «بودن» و «نبودن» قرار دارد؛ این مسئله به حفظ امنیت سراسری در کشور وابسته است. اگر در این سرزمین امنیت برهم بخورد، به تبعه آن همه چیز برهم می‌خورد.

از سوی دیگر، مبهم بودن منافع ملی در افغانستان ریشه در گفتمان وحدت ملی دارد. یعنی تا زمانی که وحدت ملی واقعی در یک جامعه نهادینه نشود؛ منافع ملی به‌وجود نمی‌آید. وحدت و ایجاد یک پارچه‌گی میان همه باشندگان یک جامعه مستلزم پیاده کردن عدالت اجتماعی و به رسمیت شناختن حقوق همه اقوام و گروه‌های ساکن در یک جامعه است. وحدت ملی در افغانستان از گذشته تا امروز چیزی بیش‌تر از وسیله فریب و سرکوب دیگر گروه‌های سیاسی و اجتماعی ساکن در افغانستان نبوده است. در تاریخ معاصر افغانستان رژیم‌ها هر گاهی تصمیم گرفتند، جلو رشد و بازیگری یک بازیگر را بگیرند، آن را برچسب ضد وحدت ملی زده‌اند. راز بزمه بودن وحدت ملی کشور ما در این است که همیشه یک‌طرفه تعریف و به خورد مردم داده شده است. این وحدت به جای این که آئینه تمام‌نمای همه شهروندان کشور باشد، بازتاب دهنده خواست و اراده یک گروه قومی بوده است. وحدت ملی ما همیشه توسط رژیم‌های توتالیتر و تمامیت‌خواه تعریف و تبیین شده است. ظاهراً در «وحدت ملی» ما، از برادری و برابری سخن زده شده، اما در عمل و در بُن ذهن تیوری‌پردازان آن، اندیشه تمامیت‌خواهی و نابرابری خوابیده بوده است. مسلماً در این کشور وقتی گفتمان وحدت ملی به فریب و دروغ منتهی می‌شود، نمی‌توان در آن کشور شاهد منافع ملی تعریف شده بود. بنابراین، وقتی سرنوشت وحدت ملی در یک جامعه به گونایی پیچیده و یک‌طرفه رقم خورده باشد، دولت ملی به‌وجود نمی‌آید. دولت‌های ملی مظهر اراده سیاسی و وحدت اجتماعی اکثریت شهروندان یک جامعه به‌شمار می‌روند. برهمگان مبرهن است که دولت‌های افغانستان هیچ‌گاهی ممثل اراده اکثریت شهروندان افغانستان نبوده‌اند؛ همیشه حکومت‌های به‌وجود آمده در تاریخ معاصر افغانستان در غیاب مردم رقم خورده و ادامه حیات داده است. به همین دلایل، ما هم اکنون نسبت به منافع ملی در بن‌بست تیوریک و کاربردی روبه‌رو هستیم؛ این بن‌بست وقتی معنا می‌یابد که شما تاریخ معاصر افغانستان را ورق زده و به برخوردها و موضع‌گیری‌های سیاسی و قومی درنگ کنید. یعنی برای شماری از سیاست‌گران افغانستان حفظ و نگهداری ارزش‌های یک قبیله و ابزارهایی که به قوت و تداوم آن قبیله می‌افزاید، جزء منافع ملی افغانستان به‌شمار رفته است.

امروز حکومت افغانستان ظاهراً «امنیت و ثبات کشور» را جزء منافع ملی محسوب می‌کنند. قسمی که یادآوری شد، بطلان این باور به «منافع ملی» وقتی هویدا شده و پرده از روی آن برداشته می‌شود که از یکسو به برخوردهای مبهم و چند پهلوی حکومت در برابر گروه‌های تروریستی نگاه کنید و از سوی دیگر به فعالیت‌های جاسوسان خارجی و ستون پنجم که در

تبنای با دهشت افغان و دشمنان مردم افغانستان عمل می‌کنند متوجه شوید، به این نتیجه می‌رسید که تبیین منافع ملی «امنیت‌محورانه» چیزی فراتر از شعار نبوده است.

اگر ملاک «مدرن» بودن و مردمسالار بودن را در افغانستان پس از فروپاشی رژیم طالبان (2001م) بگیریم، از همان روزگار تا زمانه ما (1398) رئیس‌جمهوران از سوی آمریکا و انگلیس انتصاب شد و مردم هیچ نقشی در تعیین زمامدار «دولت مدرن ملی‌شان؟!» نداشتند، طبیعی است که برای این آدم‌ها منافع کشورهای ارجحیت داشت و دارد که از برکت آن‌ها صاحب تاج و تخت ریاست جمهوری شده بودند.

نتیجه

دولت‌های مدرن پس از کنفرانس معروف صلح و ستفالیبا به میان آمد و رفته رفته بسیاری از کشورهای جهان را در بر گرفت. مرزهای معین شده، استقلال، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و... به تبعه این اتفاق شکل گرفت. اما تجربه کشورهای جهان امروز نشان می‌دهد که حکومت‌ها در تمام جهان دارای منافع ملی تعریف شده و مشخص هستند و سیاست‌های داخلی و خارجی کشورشان را در روشنایی منافع ملی شان تعریف و تبیین می‌کنند. آنهم «منافع» ای که باید واقعاً «ملی» و «همه‌شمول» باشد و همچنان برآورد واقع‌بینانه از منفعت همه شهروندان و جایگاه و حیثیت ملی کشور در داخل و خارج باشد، همچنان این مفهوم اسم بی‌مسمایی نیست که فقط در سخنرانی‌ها و شعارهای سیاسی سیاست‌گران گنجانیده شود، بلکه باید در عمل نشان داده شود و مردم یک سرزمین و حتی خود سیاست‌مداران بدانند که منظور شان از کاربرد این مفهوم چیست؟ مساله منافع ملی در افغانستان گنگ و حتی خیالی است. شما از هر صاحب‌نظر سیاسی و غیر سیاسی افغانستانی بپرسید که منافع ملی که این همه شعار داده می‌شود و ظاهراً ورد زبان همه سیاست‌گران و قدرت‌مندان این کشور است، چیست و در عمل کجاست؟ بی‌تردید هیچ جواب قناعت‌بخشی به شما نخواهند داد. دلیل آن این است که دولت مدرن و ملی نداریم که منافع ملی داشته باشیم، چیزی که پس از فروپاشی رژیم طالبان مفهوماً به نام دولت مدرن بوجود آمد، مدرن نبود، همان دولت سنتی و قبیله‌ای بود که روپوش مدرنیت گرفت و لباس دموکراسی پوشید؛ اما ذات و ماهیت آن همان دولت‌های کلاسیک و غیر مدرن بود. بنابراین تا زمانی که در افغانستان یک دولت مدرن و مردمی، که مردم مشروعیت‌بخش نظام سیاسی باشند و آن نظام به تبع مردمی بودنش، منافع ملی کشور را تعریف و از آن پاسداری نماید، شکل نگیرد، نمی‌توان شاهد منافع ملی بود. کشورهایی که از رأس تا قاعده به دستور بیگانگان عمل می‌کنند و از جانب آن‌ها تغذیه می‌شوند، نمی‌تواند پاسدار منافع ملی کشور و مردم شان باشند.

منابع

1. آشوری، داریوش (1373)، دانش‌نامه سیاسی، چاپ ششم، انتشارات مروارید: تهران
2. احمدی، عبدالرضا (1391) گفت‌وگو با محمد رضا نیکفر، مفهوم منفعت ملی، چراغ آزادی
3. پوچی، جانفرانکو (1377) تکوین دولت مدرن/ در آمدی جامعه شناختی، مترجم، بهزاد باشی، انتشارات آگاه.
4. سلیمی، حسین (1394) دولت‌ملت‌های مدرن و نسبت آن با منازعه، فصل‌نامه دولت پژوهی، سال نخست، شماره دوم.
5. سید حسن سیف‌زاده، تحوّل در مفهوم منافع ملی و جایگزینی آن با مصالح متقابل بشری، در تحول مفاهیم تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، 1370، ص 81.
6. صالح‌نژاد (1395) آشنایی با شاخص‌های دولت مدرن: مرکز پژوهش‌ها مجلس شورای اسلامی.
7. عبدخدایی، مجتبی (1393)، دولت مدرن، دولت تمدنی، فصل‌نامه علمی پژوهشی فلسفه و الاهیات، سال نهم، شماره سوم.
8. فحتی، کوروش (1387) مفهوم دولت مدرن در افکار متفکران ایرانی دوره مشروطیت، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعاتی فرهنگی پرتال جامع علوم انسانی.
9. قوام، عبدالعلی (1389) اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، چاپ شانزدهم، انتشارات سمت: تهران.
10. ملکوتیان، مصفی و میثم طاهری بن چناری (1390) جامعیت و برتری اندیشه امام خمینی در باره ارکان دولت بر اندیشه «دولت مدرن»، فصل‌نامه سیاست، دوره 41، شماره نخست.
11. هی‌وود، اندرو (1392)، سیاست، ترجمه عبدالرحمن عالم، نشر نی: تهران.